

چند روایت معتبر از عزاداری کاروان نسل حسینی که با هدف فضا سازی صوتی و بصری اجرا شد

این شهر با تو جان می گیرد

قرارشان میدان فلسطین است. از ۶ صبح شان به شان هم دور تا دور میدان ایستاده اند. همگی مجهز به سیستم صوتی و یک شکل با پرچم ها و کتیبه ها سیاهپوش شده اند. شهر که پلک هایش را باز می کند کاروان عزا به محله های مختلف پا بتخت می رود تا طنین عزای حسینی در شهر نواخته شود. «کاروان حسینی» در سراسر شهر می گردد، به کسبه ها و راننده ها سز می زند و به شیشه ها و خودروهایشان پوسترهای محرمی می چسبانند. پیرمردی پوستری مزین شده به نام اباعبدالله (ع) را از دست راننده ون می گیرد و روی قلبش می گذارد. یکی از پوسترها تصویر قبر شش گوشه سیدالشهدا (ع) است. صاحب مغازه با شوق پوستر را به شیشه مغازه اش می چسباند و عاشقانه سلام می دهد. شهر عجیب بوی مهر گرفته است.



«یک روز در کنار محوطه امامزاده صالح (ع) بودم. خانمی به من نزدیک شد. در دلم غوغایی بود که حالا قرار است چه بشنوم. زن با حالی آشفته نزدیک تر آمد. پوستر صحن شش گوشه اباعبدالله را از دستم گرفت و بی آنکه حرفی بزند، سیدالشهدا (ع) سلام داد و از من دور شد. از آن روز دلم برای آن لحظه بارها پر زده است.»

یک فریم، یک خاطره از وطن

«سید محمدحسین موسوی» نیز صدها خاطره از همراه شدن با کاروان نسل حسینی دارد. می گوید: «یکی روز سوار برون و با صدای بلندگوی مداحی که از آن پخش می شد، از کوچه پس کوچه های تجریش می گذشتم. خانم جوانی به هول جلوی ما را گرفت که صبر کنید! به خانه اش رفت و فرزند کوچکش را با خودش آورد. پرچم کوچکی را که به او هدیه داده بودیم، به دست پسر خردسالش داد و جلوی دوربین ما کنار ون سیاه پوش شده ایستاد. زن جوان می گفت: این عکس را می اندازم تا من و پسرم فراموش نکنیم که عاشق امام حسین (ع) هستیم. قرار است برای

از خانه آورده و کنار میدان فلسطین به کار انداخته تا کارها جلوتر بیفتد. می گوید: «اولین روزی که همسرم خودروی ون را سیاه پوش کرد و توضیح داد که قرار است راننده یکی از ون ها باشد و کاروان نسل حسینی با حمایت و برنامهریزی سازمان تبلیغات اسلامی را در دهه اول محرم راه بیندازد، از او خواهش کردم که من هم همراه او شوم. برایش توضیح دادم که حضور یک خانم در کاروان می تواند کارها را راحت تر کند. شاید بعضی مواقع لازم باشد که یک خانم صحبت کند. خلاصه هزار دلیل دیگر آوردم تا رضایت همسرم را بگیرم تا با او همراه شوم. بدون اینکه بدانم همسرم از قبل برای حضور من در کاروان، هماهنگی ها را انجام داده است.»

کاروان های خانوادگی

همراهی «سید محمدحسین موسوی» و همسرش زینب خانم با فرزندان و نوه هایش از همان روزهای اول دیگر راننده ها را ترغیب کرد تا آن ها هم خانواده شان را با خودشان همراه کنند. زینب سادات می گوید: «یکی از روزهای خوب زندگی من وقتی بود که همراه با چهار دختر و دو نوهام به کاروان ملحق شدیم. شاهد بودم که دخترانم چطور با جان و دل پوسترهای عاشورایی را بین مردم کوچه و خیابان پخش می کردند.» زینب سادات به یکی از خاطراتی که در همراهی با این کاروان برایش اتفاق افتاد، اشاره می کند و می گوید:

کاروان نسل حسینی مزین به شعار «نسل به نسل در پناهت هستیم» با هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی در ۱۰ روز اول ماه محرم به کوچه پس کوچه های شهر رفت تا دل ها را کربلایی کند. این کاروان متشکل از ۷۲ خودروی ون و ۱۰۰ تاکسی بود که به محله های آسیب پذیر و مراکز خدماتی شهر از بیمارستان گرفته تا اورژانس، آتش نشانی، مرکز نگهداری آسیب دیده های اجتماعی و مرکز توانبخشی رعد الغدیر رفت. خودروهای سیاه پوش شده و صدای نوحه، دل ها را کربلایی کرد و چشمان را اشکبار.

اولین خانمی که با کاروان نسل حسینی همراه شد

در میان همه ون های پارک شده کنار میدان فلسطین صدای دوخت و دوز چرخ خیاطی توجه رهگذران را جلب می کند. خانمی زیر سایه خیمه اباعبدالله، پارچه های سیاه را لبه دوزی می کند تا موقع نصبشان روی ون ها، سیاهه هایش ریش نشوند. آماده سازی و برپایی خیمه و دستگاه امام حسین (ع) همیشه داوطلبانه بوده است. درست مثل همان وقت هایی که در دهه محرم یکی از همسایه ها غذای نذری داشت و تا صاحب خانه به خودش بیاید، همسایه همه رتق و فتق امور و یخت غذای نذری را انجام داده بودند. حالا هم همین طور شده: «زینب سادات موسوی» اولین خانمی که پای ثابت این کاروان بوده است، چرخ خیاطی اش را